



The Concept of the Différend in Lyotard's Thought and the Challenge to the Possibility of Shared Understanding in Gadamer's Philosophical Hermeneutics

Dr. Fahima Nasiri

Assistant Professor, Department of Educational Sciences and Counseling, Payame Noor University, Tehran, Iran

Email: F_nasiri@pnu.ac.ir

ORCID iD: 0000-0002-5142-4378

Abstract

Article type: Research Article

Article history:
Received:
December 17, 2025

Accepted:
January 21, 2026

Published Online:
February 18, 2026

Keywords:
Différend,
Gadamer,
Incommensurability,
Justice,
Lyotard,
Philosophical
Hermeneutics,
Shared understanding

The commensurability of understanding and the ontological possibility of dialogue constitute a cornerstone of contemporary philosophical inquiry. Hans-Georg Gadamer, through the lens of philosophical hermeneutics, posits the "fusion of horizons" (Horizontverschmelzung) as the culmination of linguistic mediation and the productive role of prejudice (Vorurteil), asserting the ultimate possibility of shared understanding. Conversely, Jean-François Lyotard introduces the radical concept of the différend to delineate discursive impasses where the absence of a universal rule of judgment renders consensus - and even translation into a dominant idiom - impossible. Employing an analytical-critical methodology, this study interrogates how the différend destabilizes the epistemological and ethical optimism inherent in Gadamerian hermeneutics. The central inquiry examines whether philosophical hermeneutics possesses the conceptual elasticity to account for the "refusal of understanding" and the structural breakdown of dialogue, or if it necessitates a fundamental paradigmatic shift. The findings suggest that the différend does not merely signify a communicative failure but functions as a limit-concept that exposes the ethico-political boundaries of language. Consequently, this study argues for a transition from a consensus-oriented hermeneutics toward a "Hermeneutics of Responsibility," which prioritizes the preservation of alterity over the necessity of agreement.



نبراس
فصلنامه علمی - پژوهشی
شماره ۱۲، زمستان ۱۴۰۴
ویژه سپهر هرمنوتیک معاصر



مفهوم «اختلاف» در اندیشه لیوتار و چالش امکان فهم مشترک در هرمنوتیک فلسفه گادامر

دکتر فهیمه نصیری

استادیار گروه علوم تربیتی و مشاوره، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

Email: F_nasiri@pnu.ac.ir

ORCID: 0000-0002-5142-4378

چکیده

مسئله فهم مشترک و امکان گفت‌وگو از بنیادی‌ترین پرسش‌های فلسفه معاصر، به‌ویژه در سنت هرمنوتیک فلسفی است. هانس گئورگ گادامر با تأکید بر تاریخی‌بودن فهم، نقش پیش‌داوری‌ها و زبان مشترک، از امکان «ادغام افق‌ها» و تحقق نوعی فهم مشترک میان سوژه‌ها دفاع می‌کند. در مقابل، ژان فرانسوا لیوتار، در چارچوب فلسفه پست‌مدرن، با طرح مفهوم «اختلاف» به وضعیت‌هایی اشاره می‌کند که در آن‌ها نه تنها توافق، بلکه خودِ داوری و ترجمه یک ادعا به زبان مسلط ناممکن است. مقاله حاضر با روش تحلیلی-انتقادی می‌کوشد نشان دهد که «اختلاف» چگونه خوش‌بینی معرفت‌شناختی و اخلاقی هرمنوتیک فلسفی نسبت به امکان فهم مشترک را به چالش می‌کشد. پرسش اصلی پژوهش آن است که آیا هرمنوتیک فلسفی، به‌ویژه در قرائت گادامری، توان تبیین وضعیت‌های امتناع فهم و شکست گفت‌وگو را دارد یا نیازمند بازاندیشی نظری است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مفهوم «اختلاف»، نه نفی کلی فهم، بلکه افشای حدود زبانی، اخلاقی و سیاسی آن است و می‌تواند هرمنوتیک فلسفی را از یک نظریه صرفاً تفاهم‌محور، به سوی یک هرمنوتیک انتقادی و مسئولیت‌محور سوق دهد.

تاریخچه مقاله

دریافت: ۲۶ قوس (آذر) ۱۴۰۴

پذیرش: ۱ جدی (دی) ۱۴۰۴

انتشار آنلاین: ۲۹ دلو (بهمن)

۱۴۰۴

واژگان کلیدی:

لیوتار، اختلاف، هرمنوتیک

فلسفی، فهم مشترک،

گادامر، زبان، عدالت.

مقدمه

اصطلاح هرمنوتیک^۱ از فعل یونانی Hermeneuein به معنی تفسیر کردن آمده و با کلمه هرمس^۲ که پیام آور خدایان یونانی است هم ریشه می باشد. در حقیقت، مفسر نیز کار هرمس را انجام می دهد و می کوشد هرمس گونه معنای سخن را کشف کند (فتحی، ۱۳۸۷: ۱۶۴). هرمنوتیک دانشی است که درباره چستی، شرایط، روش، معیار صحت و دیگر اوصاف مربوط به فهم پدیدارهای فرهنگی بحث می کند (توران، ۱۳۸۹). هرمنوتیک هنر تفسیر و یا نظریه ای در باب تفسیر است. تاریخ هرمنوتیک غربی را می توان به سه مرحله کلاسیک، رمانتیک و فلسفی تقسیم کرد. در میان سه مرحله فوق بیشترین تاثیر و نفوذ مربوط به هرمنوتیک فلسفی است که روح حاکم بر هرمنوتیک قرن بیستم می باشد. هرمنوتیک کلاسیک به دنبال ارائه روش و منطق تفسیر متون است. نهضت اصلاح مذهبی قرن شانزدهم و رواج اندیشه پروتستانیسم و نیز قطع ارتباط مسیحیان پروتستان با کلیسای رم و از بین رفتن مرجعیت آن کلیسا، سبب شد تا مسیحیان پروتستان به منظور تفسیر کتاب مقدس، به تنظیم و تنقیح قواعد و شیوه تفسیر کتاب مقدس بپردازند. این امر موجب شد شاخه ای از دانش با عنوان هرمنوتیک پدید آید. نخستین اثر مستقل در این زمینه با عنوان هرمنوتیک قدسی یا روش تفسیر متون مقدس^۳ (۱۶۵۴) نوشته دانهاور^۴ منتشر شد. این اثر نشان می دهد که هدف اصلی نویسنده ارائه قواعد حاکم بر تفسیر متون مقدس بوده است؛ با این حال، قواعد طرح شده در آن از چنان ظرفیتی برخوردار بودند که می توانستند در همه دانش های متکی بر متن نیز به کار گرفته شوند (Grondin, 1995: 48). از این رو، هرمنوتیک در معنای کلاسیک خود به مثابه فن تفسیر متون فهم می شود. این فن به خصوص در حوزه هایی گسترش یافته که با تفسیر متون مقدس یا شرعی سروکار دارند: الهیات که به هرمنوتیک مقدس^۵ می پردازد. حقوق که با هرمنوتیک حقوقی^۶ سروکار دارد و فیلولوژی^۷ که محل بحث هرمنوتیک عرفی^۸ است. هرمنوتیک در این موارد نقش کمکی داشت و فرایند تفسیر را تسهیل می کرد؛ و به خصوص در مواردی که تفسیر با عبارات مبهم یا باور نکردنی روبرو

1. Hermeneutics

2. Hermes

3. *Hermeneutica Sacra Sive Methodus exponendarum S. Literarum* (Eng: *Sacred Hermeneutics or the Method of Expounding the Sacred Scriptures*)

4. Johann Conrad Dannhauer (1603 - 1666)

5. hermenutica sacra

6. hermenutica juris

7. Philology

8. hermenutica profana

می شد به یاری هرمنوتیک نیاز پیدا می کرد. هرمنوتیک اساساً خصلتی هنجارگذار داشت، یعنی برای تفسیر بهتر متون، مجموعه ای از قواعد و احکام و اصول عرضه می کرد (گروندن، ۱۳۹۳: ۱۱-۱۲).

یوهان مارتین کلادنیوس^۱ معروفترین نظریه پرداز هرمنوتیک کلاسیک و متخصص در الهیات مسیحی است. وی بر این باور است که معنای هر اثر همان مقصود سازنده و یا نویسنده همان اثر است و هرمنوتیک همان تأویل و گشودن رمز و یافتن معنای قطعی متن است. هرمنوتیک کلاسیک در بستر عصر روشنگری شکل گرفت و متأثر از عقل گرایی حاکم بر این عصر بوده است. در هرمنوتیک کلاسیک فهم حقیقت برای همگان میسر است، مشروط بر آنکه به منطق و روش متناسب با متن دست یابند. همچنین موانع یعنی ابهاماتی که در برخی از متون وجود دارد از میان برداشته شود (حسین زاده، ۱۳۸۰). بنابراین هرمنوتیک زمانی آغاز می شود که فهم متن دچار مشکل شود. هرمنوتیک کلاسیک متناظر با معنای سنتی تفسیر است. از اینرو کار مفسر روشن کردن مقصود مؤلف، شرح و تبیین و نیز رفع ابهامات متن است.

هرمنوتیک رمانتیک سرآغاز هرمنوتیک مدرن است که با آرای فردریش شلایرماخر^۲، متأله آلمانی آغاز شده است. هرمنوتیک شلایرماخر را از آنرو رمانتیک نامیده اند که تلاش وی بخشی از جنبش رمانتیک در اروپا به حساب می آید. رومانتیسم عقل گرایی عصر روشنگری را به چالش می طلبید. در عصر روشنگری این باور وجود داشت که انسان به مدد عقل خودبنیاد و با استفاده از روش صحیح منطق می تواند به حقیقت امور دست یابد. رومانتیسم امکان دستیابی به حقیقت و فهم عینی را ناممکن ندانسته، بلکه بر نقصان فهم و امکان سوء فهم تأکید دارد. شلایرماخر برخلاف آرای هرمنوتیک کلاسیک، فهم متن را امری طبیعی و آسان نمی دانست، بلکه بدفهمی را امری عادی می انگاشت. به عقیده وی چون بد فهمی در همه مراحل فهم متن وجود دارد پس نیاز به تفسیر نه فقط برای رفع ابهام، بلکه برای عمل فهم نیز ضروری است. ویلهلم دیلتهای^۳ از شخصیت های عمده دیگر هرمنوتیک است که نظرات جدیدی در باب روش شناسی در هرمنوتیک ارائه کرده است.

هرمنوتیک فلسفی با آرای مارتین هایدگر^۴ آغاز شد. هرمنوتیک فلسفی تغییر جهت اساسی در اهداف و وظایف هرمنوتیک پدید آورد. از دیگر نظریه پردازان این حوزه هانس گئورک گادامر^۵ است که برخلاف عقل گرایی عصر روشنگری، پیشداوری را شرط لازم حصول فهم دانست. گرچه هرمنوتیک فلسفی با آرای هایدگر و گادامر رونق یافت، اما برخی از فیلسوفان

1. Johann Martin Chladenius (1710 - 1759)

2. Friedrich Schleiermacher (1768 - 1834)

3. Wilhelm Dilthey (1833 - 1911)

4. Martin Heidegger (1889 - 1976)

5. Hans-Georg Gadamer (1900 - 2002)

فرانسوی، نظیر ژاک دریدا^۱ و پل ریکور^۲ علی‌رغم اختلاف نظرهایشان بر غنای هرمنوتیک فلسفی افزودند (ماهروزاده، ۱۳۹۵). هرمنوتیک فلسفی شامل فلسفی در فهم را کار اصلی خود قلمداد می‌کند و علاقه‌ای به ارائه روش و بیان اصول و قواعد حاکم بر فهم و تفسیر ندارد و به نقد روش شناسی می‌پردازد (واعظی، ۱۳۸۰: ۳۵).

فهم، به‌مثابه یکی از بنیادی‌ترین مقولات فلسفی، همواره در کانون تأملات معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی قرار داشته است. از فلسفه یونان تا تفکر مدرن، فهم غالباً به‌صورت کنشی ذهنی، روشی یا معرفتی تفسیر می‌شد که فاعل شناسنده با به‌کارگیری قواعدی معین به آن دست می‌یافت. با ظهور هرمنوتیک فلسفی در قرن بیستم، به‌ویژه در اندیشه مارتین هایدگر و هانس گئورگ گادامر، این تلقی دگرگون شد و فهم به‌عنوان امری وجودی، تاریخی و زبانی مورد توجه قرار گرفت (گادامر، ۱۳۹۶). هرمنوتیک فلسفی، برخلاف رویکردهای روش‌محور، فهم را رخدادی می‌داند که انسان همواره در بطن آن قرار دارد. انسان نه پیش از فهم، بلکه همواره در افق فهم زندگی می‌کند. از این منظر، مسئله اصلی نه «چگونه بفهمیم»، بلکه «در چه افقی فهم امکان‌پذیر می‌شود» است. گادامر با طرح مفاهیمی چون پیش‌داوری، تاریخ‌مندی فهم و ادغام افق‌ها، نشان داد که فهم همواره در شبکه‌ای از سنت، زبان و تاریخ رخ می‌دهد و از همین رو، گفت‌وگو و تفاهم، گرچه هرگز نهایی و کامل نیستند، اما اصولاً ممکن‌اند. با این حال، تحولات فکری نیمه دوم قرن بیستم، به‌ویژه در بستر فلسفه پست‌مدرن، این خوش‌بینی نسبت به امکان فهم مشترک را با تردیدهای جدی مواجه ساخت.

ژان فرانسوا لیوتار^۳ از جمله متفکرانی است که به‌طور بنیادین مفروضات تفاهم‌محور فلسفه مدرن و هرمنوتیکی را به نقد می‌کشد. او با اعلام «بی‌اعتباری فراروایت‌ها^۴» و تأکید بر تکثر بازی‌های زبانی، از وضعیتی سخن می‌گوید که در آن، عقلانیت واحد و زبان مشترک دیگر تضمین‌شده نیستند (لیوتار، ۱۳۸۰).

در این چارچوب، لیوتار مفهوم «اختلاف^۵» را مطرح می‌کند تا به وضعیت‌هایی اشاره کند که در آن‌ها یک تعارض، نه قابل حل است و نه حتی قابل داوری منصفانه؛ زیرا طرف زیان‌دیده، فاقد زبانی است که بتواند رنج یا ادعای خود را در نظام زبانی مسلط بیان کند. این مفهوم، چالشی جدی برای هر نظریه‌ای است که زبان مشترک و امکان گفت‌وگو را پیش‌فرض می‌گیرد. مسئله اصلی مقاله حاضر دقیقاً در همین نقطه شکل می‌گیرد: اگر فهم همواره در زبان رخ می‌دهد، آنگاه چه می‌توان درباره وضعیت‌هایی گفت که در آن‌ها زبان مشترک وجود ندارد؟ آیا

1. Jacques Derrida (1930 - 2004)

2. Paul Ricœur (1913 - 2005)

3. Jean-François Lyotard (1924 - 1998)

4. incredulity toward metanarratives

5. Différend

هرمنوتیک فلسفی قادر است این وضعیت‌ها را تبیین کند، یا با نوعی سکوت نظری مواجه می‌شود؟.

با توجه به آنچه گفته شد، مسئله محوری این پژوهش، بررسی نسبت میان مفهوم «اختلاف» در اندیشه لیوتار و نظریه فهم در هرمنوتیک فلسفی است. به صورت دقیق‌تر، این مقاله می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که آیا هرمنوتیک فلسفی، به‌ویژه در قرائت گادامری، قادر است وضعیت‌های امتناع فهم و شکست گفت‌وگو را دربرگیرد، یا آنکه مفهوم لیوتاری «اختلاف» نشان‌دهنده محدودیت‌های ساختاری این سنت فکری است؟ فرضیه اصلی مقاله آن است که Différend نه نفی کلی امکان فهم، بلکه افشای حدود و شرایط اخلاقی آن است و می‌تواند هرمنوتیک فلسفی را به بازاندیشی انتقادی وادارد. با مرور پیشینه، دو خلأ آشکار می‌شود. اول نداشتن مطالعه نظام‌مند تطبیقی به زبان فارسی که به‌طور خاص مفهوم «اختلاف» لیوتار را در تقابل با «فهم مشترک» گادامر قرار دهد و پیامدهای آن را برای هرمنوتیک فلسفی بررسی کند. و دوم عدم پرداخت به مسئله «سکوت» به‌عنوان نقطه تلاقی این دو نظریه. آیا سکوت در اختلاف لیوتاری را می‌توان به‌عنوان «مرزی» در فرایند فهم گادامری تفسیر کرد، یا آن‌که این سکوت اساساً نشانه شکست هرمنوتیک است؟ مقاله حاضر با تمرکز بر این دو خلأ، در پی ارائه تحلیلی نو است.

مفهوم «فهم مشترک» در هرمنوتیک فلسفی گادامر

هانس گئورگ گادامر با اثر کلیدی حقیقت و روش^۱ (۱۹۶۰)، هرمنوتیک را از روش‌شناسی تفسیر متون به هستی‌شناسی فهم ارتقا داد. از نظر گادامر، فهم پدیده‌ای است که همواره در جریان تاریخ و از طریق زبان رخ می‌دهد. فهم، نه کنشی ذهنی و منفعل، بلکه رویدادی است که در آن افق‌های تفسیرگر و متن (یا دیگری) در هم می‌آمیزند. کلید مفهوم گادامر، «ادغام افق‌ها» است. هر مفسر با پیش‌فهم‌ها و پیش‌داوری‌های تاریخی خود به سراغ متن می‌رود. این پیش‌فهم‌ها مانع فهم نیستند، بلکه شرط امکان آن هستند. فهم زمانی حاصل می‌شود که افق تاریخی مفسر با افق تاریخی متن در گفت‌وگویی بی‌پایان ادغام شود (Gadamer, 2004).

گادامر در حقیقت و روش این ایده را که بواسطه انتخاب روش صحیح می‌توان به حقیقت اشیاء دست یافت مورد نقد قرار داد. به نظر وی کارآمدی روش برای دستیابی به شناخت حقیقی، در اموری است که بتوان موضوع‌شناسایی (ابژه) را پیش رو داشت، اما در امور تاریخی و آثار و پدیده‌های انسانی، نمی‌توان به شناخت حقیقت آنها نائل شد. از

1. *Truth and Method* (German: *Wahrheit und Methode*, 1960)

2. *Horizontverschmelzung* (Eng: *Fusion of Horizons*)

سوی دیگر ما در خلأ به درک و تفسیر امور نمی‌پردازیم، بلکه با مجموعه ای از پیش دانسته ها، انتظارات و پیش‌داوریها و پرسشها به عمل فهم مبادرت می‌ورزیم پس فهم متن بدون فهم پیش‌فرضها و اعتقادات مفسر ممکن نمی‌باشد.

هرمنوتیک فلسفی برآنست تا ماهیت فهم و شرایط وجودی تحقق آنرا بررسی نماید. این نگرش به داوری درباره صحت و سقم فهم نمی‌پردازد، بلکه در پی تحلیل ماهیت فهم است. از آنجا که فهم متأثر از پیش‌داوری مفسر و پیش‌داوری متأثر از سنت و تاریخ است و تاریخ دائماً در حال شکل‌گیری است، پس فهم فاقد ثبات است. در چنین نگرشی فهم‌ها نسبی، سیال و متغیرند و جایی برای مطلق اندیشی و اعتقاد به وجود قضایای ثابت و همیشه صادق وجود ندارد. در اینجا باید گفت اگر فهم سیال و نسبی است، چگونه اصول و آموزه‌هایی را که هرمنوتیک فلسفی از ماهیت فهم ارائه می‌کند می‌توان به عنوان قضایای مطلق و غیرنسبی تلقی کرد؟ اگر همه فهم‌ها ناشی از پیش‌داوری، باور، علائق و ذهنیت مفسر است، پس تحلیل‌های دیگر و گادامر از ماهیت فهم نیز متأثر از پیش‌داوری و ذهنیت خاص آنان است. بنابراین نمی‌توان آنرا به عنوان تحلیل‌نهایی و صادق و جزمی ماهیت فهم پذیرفت. از آنجا که در هرمنوتیک فلسفی هرگونه فهم موجه می‌باشد در این صورت نقد و ارزیابی فهم در شاخه‌های مختلف علوم انسانی و تاریخی ممکن نمی‌باشد. از نظر هرمنوتیک فلسفی جریان فهم (متن، تاریخ و انسان) بی‌پایان است و فهم‌نهایی ممکن نمی‌باشد، زیرا که فهم ناشی از امتزاج افق‌هاست و امتزاج افق‌ها را پایانی نیست. پس از یک اثر تاریخی یا متن می‌توان فهم‌های بی‌شمار داشت، بدون آنکه معیاری برای داوری در صحت و سقم فهم‌ها وجود داشته باشد. عدم ضابطه و معیار برای ارزیابی و نقد، ارزش فهم و معرفت را زیر سوال می‌برد زیرا که هر فهمی موجه خواهد بود (ماهروزاده، ۱۳۹۵).

زبان به مثابه واسطه جهان‌مشترک

گادامر تأکید می‌کند که «هستی‌ای که می‌توان فهمید، زبان است». زبان تنها ابزار انتقال معنا نیست، بلکه جهان‌مشترکی است که در آن واقعیت برای ما گشوده می‌شود. از طریق زبان، سنت‌ها، ارزش‌ها و تجربه‌های جمعی منتقل می‌شوند و حلقه فهم بین نسل‌ها و فرهنگ‌ها برقرار می‌ماند. گفت‌وگو^۱ مدل ایده‌آل فهم برای گادامر است. در گفت‌وگوی اصیل، شرکت‌کنندگان نه برای غلبه بر دیگری، بلکه برای کشف حقیقت موضوع با یکدیگر همکاری می‌کنند. این گفت‌وگو مستلزم گشودگی^۲ نسبت به ادعاهای حقیقت‌دیگری و آمادگی برای به‌چالش کشیدن پیش‌فهم‌های خود است (Gadamer, 2004).

1. Dialog (Eng: Dialogue)

2. Offenheit (Eng: Openness)

امکان فهم مشترک و اجماع

از دیدگاه گادامر، فهم مشترک نه تنها ممکن، بلکه امری اجتناب‌ناپذیر در زندگی انسانی است. زیرا ما همواره در فضای زبانی مشترک زندگی می‌کنیم که پیش‌شرط هرگونه ارتباط است. سنت به‌عنوان میراث زبانی-تاریخی، زمینه مشترکی فراهم می‌آورد که حتی اختلاف‌ها در درون آن معنا می‌یابند. فرایند ادغام افق‌ها نشان می‌دهد که تفاوت‌ها می‌توانند بدون حذف یکدیگر، به تعالی فهم بین‌ذهانی منجر شوند. با این حال، گادامر به دنبال اجماع عقلانی مبتنی بر قواعد جهان‌شمول (مانند کانت یا هابرماس) نیست. اجماع نزد او، اتفاق نظر در جریان گفت‌وگو است که همواره موقتی، تاریخی و در معرض بازنگری است. این اجماع، همگرایی در عین حفظ تکثر است. چالش اصلی این است که آیا هرمنوتیک گادامر می‌تواند «اختلاف» لیوتار را در خود جذب کند؟

این پرسش، نقطه تلاقی دو نظریه است. از یک سو، گادامر معتقد است که حتی عمیق‌ترین اختلاف‌ها در بستر زبانی مشترک رخ می‌دهند و بنابراین، امکان گفت‌وگو و فهم متقابل همواره وجود دارد. از سوی دیگر، لیوتار استدلال می‌کند که برخی اختلاف‌ها آن‌چنان ریشه در ناهمگنی گفتمان‌ها دارند که هیچ زبان مشترکی برای بیان آن‌ها موجود نیست؛ بنابراین، گفت‌وگوی گادامری ممکن است ناخواسته خشونت نمادین اعمال کند.

زمینه فکری لیوتار و گذار از پست مدرنیته به «اختلاف»

ژان فرانسوا لیوتار فیلسوف فرانسوی است که بیشتر با کتاب وضعیت پست مدرن^۱ شناخته می‌شود. در این اثر، لیوتار «بی‌اعتمادی به فراروایت‌ها» را به‌عنوان ویژگی اصلی پست مدرنیته معرفی می‌کند. اما نقطه عطف فلسفی او در کتاب اختلاف^۲ رخ می‌دهد، جایی که از توصیف صرف شرایط پست مدرن فراتر رفته و به تحلیل ساختاری ناهمگنی گفتمان‌ها می‌پردازد.

لیوتار استدلال می‌کند که «اختلاف» وضعیتی است که در آن منازعه‌ای بین دو طرف (یا دو گفتمان) وجود دارد که برای حل آن، هیچ قاعده زبانی مشترک و بی‌طرفی در دسترس نیست. به عبارت دیگر، هنگامی که یک طرف دعوا، نتواند درد یا ظمی را که متحمل شده در زبان مشترک حاکم (مثلاً زبان حقوقی، سیاسی یا اخلاقی) بیان کند، یک «اختلاف» رخ داده است. این وضعیت از یک

1. *The Postmodern Condition* (1979)

2. *Le Différend* (Paris: Minuit, 1983) [English: *The Differend: Phrases in Dispute*]

«اختلاف ساده» متمایز است؛ زیرا در اختلاف ساده، هر دو طرف می‌توانند دعوای خود را در چارچوب قواعد موجود مطرح کنند و داوری ممکن است (لیوتار، ۱۳۸۰).

ساختار «اختلاف»: گفتمان‌ها، نظم‌ها و سکوت

لیوتار با استفاده از مفاهیم «نظم» و «گفتمان» توضیح می‌دهد که هر گفتمان (مثلاً گفتمان علمی، هنری، حقوقی، اخلاقی) قواعد درونی خود را برای تولید گزاره‌های معنادار دارد. هنگامی که دو گفتمان با نظم‌های متفاوت با یکدیگر برخورد می‌کنند، امکان ترجمه کامل گزاره‌های یکی به دیگری وجود ندارد. این ناتوانی در ترجمه، منجر به سکوت یا بی‌زبانی می‌شود؛ وضعیتی که در آن یکی از طرف‌ها نمی‌تواند حرف خود را بزند.

مثال کلیدی لیوتار، شهادت بازماندگان نسل‌کشی است. بازماندگان می‌خواهند رنج بی‌کران خود را بیان کنند، اما زبان حقوقی یا تاریخی موجود (که مبتنی بر شواهد عینی و اسناد مکتوب است) قادر به انتقال کامل «حادثه غیرقابل بیان» نیست. بنابراین، بین گفتمان شهادت (که می‌خواهد حقیقت تجربه رنج را منتقل کند) و گفتمان حقوقی-تاریخی (که می‌خواهد «واقعیت» را ثابت کند) یک «اختلاف» رخ می‌دهد (Lyotard, 1988).

لیوتار هرگونه تلاش برای «همگن‌سازی» گفتمان‌ها تحت یک فراروایت (مانند عقلانیت هگلی یا اخلاق کانتی) را رد می‌کند. به‌زعم او، چنین تلاش‌هایی خود نوعی خشونت نمادین است که «سکوت» یکی از طرف‌ها را نادیده می‌گیرد و باعث امتناع از سازش گفتمانی می‌شود. دموکراسی ایده‌آل لیوتاری، فضایی است که در آن تکثر گفتمان‌ها به رسمیت شناخته می‌شود، بدون آن‌که یکی بر دیگری سلطه یابد. این چارچوب نظری، پایه نقد لیوتار از فهم مشترک را تشکیل می‌دهد. از دید او، هر ادعایی مبنی بر دستیابی به «تفاهم جهانی» یا «اجماع عقلانی» (مانند آنچه یورگن هابرماس مطرح می‌کند) بالقوه می‌تواند اختلاف‌های موجود را پنهان کند.

تأثیر لیوتار بر هرمنوتیک معاصر

لیوتار را نمی‌توان هرمنوتیسینی به‌معنای کلاسیک دانست؛ او نه در امتداد سنت دیلتای-گادامر حرکت می‌کند و نه پروژه‌ای منسجم در باب «نظریه فهم» عرضه می‌کند. با این حال، اندیشه لیوتار تأثیری عمیق و انتقادی بر هرمنوتیک معاصر گذاشته است؛ تأثیری که بیش از آنکه سازنده باشد، نقادانه و مرزبینانه است و پیش‌فرض‌های خوش‌بینانه هرمنوتیک فلسفی را به چالش می‌کشد.

۱. نقد روایت کلان فهم

لیوتار در اثر مشهور خود وضعیت پست مدرن، معرفت مدرن را متکی بر «روایت‌های کلان» می‌داند و مشخصه وضعیت پست مدرن را بی‌اعتمادی به این روایت‌ها معرفی می‌کند (Lyotard, 1979). این نقد، به‌طور غیرمستقیم متوجه هرمنوتیک فلسفی نیز هست؛ زیرا هرمنوتیک گادامری، علی‌رغم تأکید بر تاریخمندی و پیش‌داوری، همچنان به امکان نوعی تفاهم بین‌الذهانی و ادغام افق‌ها باور دارد (Gadamer, 2004). لیوتار با تضعیف ایده روایت کلان، این فرض را زیر سؤال می‌برد که فهم بتواند به وحدتی معنادار، پایدار و همگانی دست یابد. از این منظر، هرمنوتیک باید نسبت به ادعای «فهم مشترک» و «معنای فراگیر» حساس‌تر و محتاط‌تر شود.

۲. مفهوم «اختلاف» و محدودیت‌های تفسیر

مهم‌ترین سهم مفهومی لیوتار به بحث‌های هرمنوتیکی، مفهوم «اختلاف» است. لیوتار اختلاف را وضعیتی تعریف می‌کند که در آن، نزاعی رخ می‌دهد اما هیچ قاعده زبانی یا گفتمانی مشترکی برای داوری عادلانه میان طرفین وجود ندارد؛ در نتیجه، یکی از طرفین اساساً قادر به بیان رنج یا حق خود نیست (Lyotard, 1988). این ایده پیامد هرمنوتیکی مهمی دارد: برخلاف فرض رایج هرمنوتیک که سوء تفاهم را امری قابل‌رفع از طریق گفت‌وگو می‌داند، لیوتار نشان می‌دهد که برخی «نفهمیدن‌ها» ساختاری و حل‌ناشدنی‌اند. بنابراین، تفسیر همواره با مرزهایی مواجه است که از جنس فقدان زبان مشترک‌اند، نه کمبود تلاش تفسیری؛ و گشودن این مرزها در گرو آفرینش زبانی مشترک است.

۳. نقد ایده گفت‌وگوی رهایی‌بخش

هرمنوتیک فلسفی، به‌ویژه در سنت گادامری، «گفت‌وشنود» را نه تنها ابزاری برای تبادل داده‌ها، بلکه به‌مثابه افق متعالی و قوام‌بخش «فهم» تلقی می‌کند؛ جایی که سوژه‌ها در فرآیند «امتزاج افق‌ها»، به حقیقت فراتر از پیش‌فرض‌های فردی خویش دست می‌یابند. با این حال، فرانسوا لیوتار با صورتبندی رادیکال مفهوم «ناهم‌سانی» پایه‌های این خوش‌بینی هستی‌شناختی را متزلزل می‌سازد. او برجسته می‌کند که هر گفت‌وگو، پیشاپیش در سیطره قواعد «بازی‌های زبانی» و مناسبات پنهان قدرت است (Lyotard, 1988).

از این منظر، ساحت گفت‌وگو نه تنها تجلی‌گاه عدالت تفسیری یا حقیقت استعلایی، بلکه گاه به سازوکار تمامیت‌خواه بدل می‌شود که رسالتش طرد صداهای ناهم‌ساز و سرکوب «دیگری» زبانی است. لیوتار هشدار می‌دهد که تحمیل قواعد یک بازی زبانی خاص بر طرفین، نوعی «بی‌عدالتی ساختاری» است که در آن، شکایات اقلیت به دلیل فقدان زبان مشترک، «نامسموع» باقی می‌ماند. این تبارشناسی انتقادی، هرمنوتیک را ناگزیر می‌سازد تا

در پیوند ناگسستنی میان فهم، زبان و سلطه بازانديشي کرده و بپذیرد که گاه «سکوت» یا «گسست»، صادقانه‌تر از گفت‌وگوهای تحمیلی، حقیقت وضعیت را بازنمایی می‌کنند.

۴. توجه به امر ناتعبیرپذیر

لیوتار، به‌ویژه در آثار متأخر خود و در بحث از امر والا، بر وجود تجربه‌هایی تأکید می‌کند که در برابر مفهوم‌پردازی و تفسیر مقاومت می‌کنند (Lyotard, 1991). این تأکید، مرزهای هرمنوتیک را یادآوری می‌کند و مانع از آن می‌شود که تفسیر به ادعای تملک کامل معنا فروکاسته شود.

تقابل ساختاری میان «ادغام افق‌ها» و «تکثر گفتمان‌ها»

تقابل بین لیوتار و گادامر در درجه اول، تقابل بر سر وجود یک زمینه مشترک وجودی و زبانی است. گادامر، با تبعیت از هایدگر، معتقد است که انسان «همواره در زبان» زندگی می‌کند و زبان، نه تنها خانه هستی، بلکه واسع‌ترین افق است که در آن سوژه‌ها و متن‌ها با هم روبرو می‌شوند. این واسعه زبانی، امکان ادغام افق‌ها را فراهم می‌کند. اما لیوتار در «اختلاف» این ایده را به چالش می‌کشد. او معتقد است که زبان، یکپارچه و همگن نیست؛ بلکه تکثری از «رژیم‌های گزاره»^۲ است که هر کدام قواعد خاص خود را برای ایجاد معنا، پرسش و پاسخ دارند. در نتیجه، هنگامی که یک رژیم گزاره (مثلاً رژیم گزارش واقعیت) با رژیم گزاره دیگری (مثلاً رژیم بیان رنج یا شهادت) روبرو می‌شود، ناهمگنی رادیکال^۳ رخ می‌دهد.

نقد لیوتار به هرمنوتیک به‌عنوان «خشونت تفاهم»

از دیدگاه لیوتار، هرگونه تلاش برای فهم مشترک یا توافق (مانند آنچه در فلسفه گفت‌وگویی هابرماس یا در ایده ادغام افق‌ها در گادامر وجود دارد)، ممکن است ناخواسته نوعی خشونت باشد. این خشونت از آنجا ناشی می‌شود که وقتی ما از طرفی می‌خواهیم که تجربه خود را در «زبان مشترک» بیان کند، در واقع او را مجبور می‌کنیم که تجربه ناهمگون خود را تحت قواعد مسلط و همگن‌ساز ترجمه کند. در این فرایند ترجمه، بخش‌هایی از ادعای طرف آسیب‌دیده که ترجمه‌ناپذیر هستند، حذف می‌شوند و به سکوت رانده می‌شوند. این سکوت، گواه شکست سیستم زبانی در برقراری عدالت است.

1. sublime

2. régimes de phrases (Eng: Phrastic regimes / Regimes of phrases)

3. hétérogénéité radicale (Eng: radical heterogeneity)

لیوتار استدلال می‌کند که هرمنوتیک گادامری، با تأکید بر سنت و زبان مشترک، ممکن است ناخواسته سلطه رژیم‌های زبانی قدرتمند را تقویت کند. به این معنا که «افق مشترک» گادامری، در واقع افق سنت مسلط است و فهم مشترک تنها زمانی حاصل می‌شود که طرف ضعیف، خود را با افق مسلط تطبیق دهد. در این حالت، «اختلاف» تبدیل به «اختلاف ساده قابل حل» می‌شود و ظلم اصلی پنهان می‌ماند.

سکوت، رنج و محدودیت‌های ادغام افق‌ها

سکوت، مرز فهم در هرمنوتیک است. مفهوم سکوت در هرمنوتیک فلسفی گادامر معمولاً به‌عنوان «لحظه توقف» در گفت‌وگو یا «نقطه کور» در سنت تفسیر می‌شود که در نهایت با گشودگی بیشتر در گفت‌وگو از میان برداشته می‌شود (Gadamer, 2004). اما در لیوتار، سکوت نشانه ساختاری است که نشان می‌دهد این رنج (یا ادعا) نمی‌تواند در این زبان بیان شود (Lyotard, 1988). این دیدگاه لیوتار، چالشی جدی برای مفهوم ادغام افق‌ها ایجاد می‌کند. اگر افق طرف مقابل (مثلاً قربانی، اقلیت یا تجربه‌ای رادیکال) از طریق زبان ما به‌طور ریشه‌ای غیرقابل دسترس باشد، آنگاه این ادغام چگونه ممکن است؟ ادغام افق‌ها در لیوتار می‌تواند نوعی تصاحب معرفتی تفسیر شود. یعنی مفسر با فرض وجود یک «زبان مشترک» و «سنت مشترک»، تجربه‌ای را که خارج از این سنت است، به زور به داخل افق خود می‌کشاند و به این طریق، ناهمگنی آن را از بین می‌برد.

عدالت به‌مثابه «شهادت دادن به اختلاف»

لیوتار برخلاف گادامر که عدالت را در تفاهم و اجماع می‌جوید، عدالت را در «شهادت دادن به اختلاف» و احترام به رژیم‌های گزاره ناهمگن (Lyotard, 1988) می‌بیند. وظیفه فیلسوف یا مفسر در مواجهه با اختلاف، نه تلاش برای حل آن، بلکه جعل یک رژیم گزاره جدید است که برای لحظه‌ای بتواند صدای آن سکوت را به گوش برساند. این موضوع تأثیر مهمی بر فهم هرمنوتیک از اخلاق می‌گذارد. اخلاق گادامری، اخلاق بر مسئولیت در قبال سنت و تعهد به ادامه گفت‌وگو استوار است (Gadamer, 2004). ولی اخلاق لیوتاری، اخلاق بر مسئولیت در قبال ناشناخته و ناهمگن استوار است؛ مسئولیتی که ما را وادار می‌کند از چارچوب‌های زبانی خود بیرون بیاییم و به وجود غیرقابل بیان دیگری گوش دهیم.

فهم گادامر از «زبان مشترک» نباید با «زبان مسلط» یکسان انگاشته شود. گادامر خود تأکید می‌کند که گفت‌وگوی اصیل، مستلزم نقد مستمر پیش‌داوری‌ها و گشودگی رادیکال نسبت به حقیقت دیگری است. برخی از شارحان گادامر

معتقدند که قابلیت جذب رنج هرمنوتیک گادامر، با تأکید بر تاریخ موثر^۱، این قابلیت را دارد که رنج‌های تاریخی را به‌عنوان «جراحت‌هایی» در سنت جذب کند و از طریق گفت‌وگو، زمینه اعتراف و جبران را فراهم کند.

بحث و نتیجه‌گیری

این مقاله به بررسی چگونگی بازتعریف روش هرمنوتیکی در پرتو اندیشه‌های ژان-فرانسوا لیوتار پرداخت. هرمنوتیک سنتی، که اوج آن در کار گادامر تجلی یافته، بر دستیابی به تفاهم و هم‌آمیزی زمینه‌های تفسیری تأکید دارد. لیوتار با نقد رادیکال خود بر «روایت‌های کلان»، هرمنوتیک را از مقام جستجوی حقیقت واحد فرود آورده و آن را به ابزاری برای افشای تضادهای زبانی درونی متن تبدیل می‌کند. این پژوهش با بهره‌گیری از مفهوم «بازی‌های زبانی» و مفهوم محوری «اختلاف»، استدلال می‌کند که تفسیر پسامدرن نباید به دنبال وحدت باشد، بلکه وظیفه آن، شناسایی و حفظ آن دسته از تضادهای زبانی است که فاقد یک قانون حل مشترک بوده و به دلیل اعمال قدرت روایت‌های غالب، سرکوب شده‌اند. در نتیجه، هرمنوتیک لیوتاری به مثابه یک اخلاق زبانی برای مقاومت در برابر سازش‌های فکری و سیاسی عمل می‌کند. هرمنوتیک فلسفی برای باقی‌ماندن به‌عنوان یک نظریه جامع در باب فهم، باید قادر به تبیین وضعیت‌هایی باشد که در آن‌ها فهم شکست می‌خورد. در این راستا، مفهوم «اختلاف» لیوتار می‌تواند نقش یک شوک معرفت‌شناختی و اخلاقی را برای هرمنوتیک گادامری ایفا کند. اگر گادامر می‌گوید فهم حاصل ادغام افق‌هاست، لیوتار می‌گوید برخی افق‌ها قابلیت ادغام ندارند، زیرا زبان طرف مقابل توسط زبان مسلط مورد ظلم قرار گرفته است. پذیرش این نکته، هرمنوتیک را از یک نظریه صرفاً «تفاهم‌گرا» به یک نظریه «مسئولیت‌گرا» ارتقا می‌دهد. به این صورت که وظیفه اولیه مفسر (و انسان)، نه فهمیدن دیگری (که ممکن است نهایتاً ناممکن باشد)، بلکه «شنیدن امتناع» دیگری از بیان خود در زبان مشترک است. ادغام افق‌ها، نباید به‌عنوان هدف، بلکه به‌عنوان یک «خطر» تلقی شود. خطر همسان‌سازی و خاموش کردن صدای ناهمگن. لیوتار، با مفهوم اختلاف، هرگونه سیاست مبتنی بر «اراده عمومی» (مانند روسو) یا «اجماع عقلانی» (مانند هابرماس) را زیر سؤال می‌برد و به جای آن، سیاست حمایت از کثرت را پیشنهاد می‌کند. در مقابل، گادامر، با تأکید بر سنت، ریشه‌های دموکراسی را در گفت‌وگو می‌جوید. یک سنتز انتقادی می‌تواند نشان دهد که دموکراسی باید خود را به‌عنوان فضایی برای «اختلاف» سازماندهی کند؛ یعنی فضایی که در آن، طرف ضعیف‌تر همواره بتواند برای خلق «رژیم گزاره جدید» خود، با نظم موجود درگیر شود. گفت‌وگوی گادامری، هنگامی اخلاقی است که مرزهای

¹. Wirkungsgeschichte (Eng: Effective history)

اختلاف را بشناسد. به عبارت دیگر، یک گفت‌وگوی گادامری اصیل، باید لحظه‌ای را بپذیرد که در آن، هرمنوتیک باید ساکت شود تا صدای رنج غیرقابل توصیف شنیده شود. هرچند گادامر و لیوتار هر دو از منتقدان عقلانیت ابزاری مدرن هستند، اما راهکارهایشان در مورد امکان فهم مشترک به‌طور بنیادین متفاوت است. گادامر هرمنوتیک را ابزاری برای ادغام افق‌ها و تداوم گفت‌وگو در بستر یک زبان مشترک می‌داند. لیوتار «اختلاف» را به‌عنوان شاهدهی بر امتناع رادیکال فهم و شکست زبان مشترک در مواجهه با ناهمگنی گفتمانی مطرح می‌کند.

هرمنوتیک فلسفی می‌تواند مفهوم «اختلاف» را به‌عنوان نقطه کور و محدودیت اخلاقی خود در نظر گیرد. هرمنوتیکی که از لیوتار می‌آموزد، دیگر تنها به دنبال تفاهم نیست، بلکه در جستجوی عدالت زبانی است؛ عدالتی که در آن، صدای سکوت نیز شنیده شود و اجبار به همسان‌سازی به‌عنوان یک ستم زبانی تلقی شود. بنابراین، لیوتار هرمنوتیک را به‌سوی یک مسئولیت وجودی جدید هدایت می‌کند؛ مسئولیت در برابر آنچه «غیرقابل فهم» و «غیرقابل بیان» است. پیشنهاد می‌شود که پژوهش‌های آتی، این تقابل را در حوزه هرمنوتیک علوم اجتماعی و فرهنگی (مانند آثار کلیفورد گیرتز یا پل ریکور) نیز دنبال کنند و بررسی کنند که چگونه می‌توان یک «هرمنوتیک اقلیت» ساخت که بتواند هم از ابزارهای فهم گادامری استفاده کند و هم به الزامات اخلاقی «اختلاف» وفادار بماند. ایده اختلاف لیوتار، چالشی جدی برای هرگونه ادعای فهم بینا فرهنگی یا بین‌گفتمانی ایجاد می‌کند - نکته‌ای که می‌تواند در تقابل با هرمنوتیک گادامر قرار گیرد.

می‌توان گفت لیوتار نه بنیان‌گذار هرمنوتیکی بدیل، بلکه نقاد رادیکال خوش‌بینی هرمنوتیکی است. خدمت اصلی او به هرمنوتیک، آشکار ساختن این نکته است که فهم همیشه ممکن نیست، گفت‌وگو همیشه عادلانه نیست، و معنا همیشه قابل تجمیع و انتقال نیست. بدین‌سان، لیوتار هرمنوتیک معاصر را به سوی حساسیت بیشتر نسبت به گسست، سکوت، حذف و شکست فهم سوق می‌دهد؛ امری که در شکل‌گیری هرمنوتیک‌های انتقادی و پسااختارگرا نقشی تعیین‌کننده داشته است.

منابع

- توران، امداد. (۱۳۸۹). *گادامر: تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک جستاری در حقیقت و روش*. تهران: حکمت سینا.
- فتحی، علی. (۱۳۸۷). *هرمنوتیک فلسفی یا فلسفه هرمنوتیکی؛ درآمدی بر هرمنوتیک هایدگر*. مجله تخصصی *الهیات و حقوق*، (۲۹)، ۱۶۳-۱۷۹.
- گادامر، هانس گئورگ. (۱۳۹۶). *حقیقت و روش: مبانی هرمنوتیک فلسفی* (ترجمه محمد فولادوند). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- گروندن، ژان. (۱۳۹۳). هرمنوتیک (ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی). تهران: انتشارات ماهی.
- لیوتار، ژان فرانسوا. (۱۳۸۰). وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش (ترجمه حسینعلی نوذری). تهران: انتشارات گام نو.
- ماهروزاده، طیبه. (۱۳۹۵). مبانی فلسفی و اجتماعی سکولاریسم و مدرنیسم: چالش‌هایی در حوزه معرفت دینی. تهران: سمت.
- واعظی، احمد. (۱۳۸۰). درآمدی بر هرمنوتیک. تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- Gadamer, Hans-Georg (2004). *Truth and Method* (Translation revised by Joel Weinsheimer and Donald G. Marshall, 3rd ed.). Continuum.
- Grondin, Jean (1994). *Introduction to Philosophical Hermeneutics* (Translated by Joel Weinsheimer). Yale University Press.
- Liotard, Jean-François (1979). *The Postmodern Condition: A Report on Knowledge* (Translated by Geoff Bennington and Brian Massumi). Manchester University Press.
- Liotard, Jean-François (1988). *The Differend: Phrases in Dispute* (Translated by Georges Van Den Abbeele). University of Minnesota Press.
- Liotard, Jean-François (1991). *Lessons on the Analytic of the Sublime* (Translated by Elizabeth Rottenberg). Stanford University Press.